



## درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۲۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ تَعْمُرُهُ تَكْسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹)﴾

امکان توجیه آیه دال بر جهنم منقول به ظهور آن

در جریان جهنم، ظاهر این آیات این است که جهنم غیر منقول است، اما آنچه در سوره مبارکه «فجر» آمده است که ﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ این نشان می‌دهد که جهنم منقول هم داریم؛ آیه ۲۳ سوره مبارکه «فجر» این است ﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ اگر منظور از این «مَجِئَ»، ظهور باشد؛ نظیر آیه قبل که دارد ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾<sup>۱</sup> آن روز خدا آمد و فرشته‌ها صف اندر صف آمدند و می‌آیند؛ یعنی ظهور می‌کنند، اگر به قرینه آیه قبل که «جاء» به معنای «ظهر» باشد، آن‌گاه این ﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾؛ یعنی ظهور جهنم را می‌خواهد بفهماند، برابر آیه‌ای که دارد ﴿وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾<sup>۲</sup> دیگر ما دلیلی نداریم که ما جهنم منقول داریم.

۱. سوره فجر، آیه ۲۲.

۲. سوره شعراء، آیه ۹۱.

البته آن روایاتی که در ذیل این آیه هست که جهنم را با غل و زنجیر کشان‌کشان می‌آورند<sup>۱</sup> آن باید توجیه شود. این آیه به قرینه آیه قبل قابل تحمّل است که چون ﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾ به معنای «ظهر» است می‌توان این ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ را با آیه ﴿وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ هماهنگ کرد. این راجع به جهنم بودن که منقول است یا غیر منقول، منتها باید روایات را توجیه کرد.

### اثبات معاد با توجه به هدف‌داری انسان و جهان

اصل برهانی را که خدای سبحان اقامه می‌کند این است که اگر - معاذ الله - معادی نباشد لازمه آن این است که حق و باطل، کفر و ایمان، صدق و کذب، خیر و شرّ، قبیح و حسن یکی باشد، برای اینکه اینها همه می‌میرند و بعد از مرگ هم کسی زنده نمی‌شود که پاداش یا کیفر ببیند، معلوم می‌شود همه اینها یکی است ﴿سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup> این محال است و اگر کسی خیال کند که آن عالم هست؛ ولی آن عالم هم مثل همین عالم است که هر کسی بتواند از راه باطل به مقصدی برسد که برخی‌ها طبق آیه سوره مبارکه «کهف» چنین پندار باطلی داشتند آن را هم قرآن نفی می‌کند. در سوره مبارکه «کهف» که گذشت آیه ۳۶ سوره آن این بود: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ خدا در دنیا به ما این جنّات و این باغ‌های فراوان را داد، اگر معادی هم باشد بیش از این مقدار یا مثل این مقدار را به ما می‌دهد. اینکه خدا فرمود: ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي﴾<sup>۳</sup> این حرف باطل است و از کجا این سخن باطل را می‌گویید و مانند آن که خدا فرمود: ﴿سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. بنابراین به چند دلیل مسئله ضرورت معاد تثبیت شده است؛ لذا مسئله جهنم و بهشت و جریان قیامت می‌شود «مّا لا ریب فیه».

۱. رک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۸۷.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۱.

۳. سوره کهف، آیه ۳۷.

چگونگی «مسئول» واقع شدن قلب با توجه به «مسئول عنه» بودن آن

در جریان سؤال کردن که در بحث قبلی گذشت که ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّهُ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup> درباره سمع و بصر روشن است که انسان مسئول است و آنها «مسئول عنه» هستند و درباره «فؤاد» که حقیقت انسان است، قلب انسان، محور اعتقاد انسان، تصمیم انسان، اندیشه انسان، انگیزه انسان همان قلب انسان است. اگر گفتند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾<sup>۲</sup> یعنی باطن و روح این شخص مریض است و اگر گفتند: ﴿إِلَّا مَنْ أَمَّنِيَ اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup> یعنی حقیقت این شخص، روح این شخص سالم است. اگر «فؤاد» همان محور اندیشه و تصمیم و تصوّر و تصدیق نظری و عزم و اراده و اخلاص عملی، همه همین قلب است اگر قلب «مسئول عنه» است دیگر نمی تواند مسئول باشد و اگر مسئول است نمی تواند «مسئول عنه» باشد، لکن قرآن کریم با تعبیرات و حیثیات گوناگون اینها را حل کرده است. مستحضرید بعضی از عناوین هستند که دوتایی با هم جمع می شوند؛ مثل عاقل و معقول، عالم و معلوم که اینها با هم جمع می شوند؛ انسان همان طوری که به چیز دیگری علم دارد، به خودش هم علم دارد و عاقل است «یعلم نفسه»<sup>۴</sup> که این دو مفهوم بر يك مصداق صادق است، ممکن است که چند مفهوم بر شیء واحد صادق باشند و با هم هماهنگ باشند؛ الآن الف که شیء بسیط است و مخلوق خدای سبحان است چند مفهوم بر او صادق است: الف هم مخلوق خداست، هم معلول خداست، هم معلوم خداست، هم مصنوع خداست، هم مقدور خداست و هم مرزوق خدا که این چندین عنوان و مفهوم بر شیء واحد «مِنْ حَيْثِيَّةٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۵</sup> صادق است نه «مِنْ حَيْثِيَّةٍ آخَرَةٍ»، «مِنْ حَيْثِيَّةٍ وَاحِدَةٍ» صادق است. بعضی از مفاهیم هستند که با هم هماهنگ می باشند؛ در طرف کمال نسبت به ذات اقدس الهی و در طرف نقص نسبت به ممکنات، خدای سبحان همه این اسمای حسنایی که دارد اینها «مِنْ حَيْثِيَّةٍ وَاحِدَةٍ» است

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰.

۳. سوره شعراء، آیه ۸۹.

۴. رسائل ابن سینا، ص ۲۴۸.

۵. القیسات، ص ۳۵۱.

نه اینکه - معاذ الله - خدا مرکب باشد؛ یعنی از يك جهت قدیر باشد، از جهتی علیم باشد، از جهتی حیّ باشد «هو الحیّ القدیر السميع الصمد» و کذا و کذا. درباره واجب تعالی اسمای حسنا «مِنْ حِثِّیَّةِ وَاحِدَةٍ» بر ذات خدا صادق هستند، در طرف ممکنات، اسمای فراوانی «مِنْ حِثِّیَّةِ وَاحِدَةٍ» صادق هستند، بنابراین می شود چند مفهوم بر يك شیء «مِنْ حِثِّیَّةِ وَاحِدَةٍ» صادق باشد؛ عالم و معلوم از همین قبیل است، عاقل و معقول از همین قبیل است؛ ولی بعضی از مفاهیم هستند که اِبا دارند و ممکن نیست که با هم جمع شوند مثل علت و معلول، خالق و مخلوق، زیرا شیء که نمی تواند علت خودش باشد و شیء که نمی تواند خالق خودش باشد؛ حتماً این دو مفهوم، دو مصداق دارند. پس ما يك سلسله مفاهیم داریم که می توانند با هم جمع شوند و يك سلسله مفاهیم داریم که حتماً از هم جدا هستند.

مسئله ظالم و مظلوم چنین نشان می دهد که باید دو حیثیت باشند؛ شیء هم ظالم باشد و هم مظلوم «مِنْ حِثِّیَّةِ وَاحِدَةٍ» جمع نمی شود، ممکن است زید ظالم باشد نسبت به عمرو و مظلوم باشد نسبت به بکر، بکر به او ظلم کرده، اما زید نسبت به خودش هم ظالم باشد هم مظلوم، تصوّر آن آسان نیست. در بخشی از آیات قرآن کریم دارد ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ خدا به اینها ظلم نکرده اینها ظلم به نفس کردند. اینها ظلم به نفس کردند یعنی چه؟ هم ظالم هستند و هم مظلوم. از این جا گفته شد که انسان وقتی عقیده بد و اخلاق بد پیدا می کند درست است که به خودش آسیب رسانده و به خودش ضرر رسانده، اما خودش، مِلک خودش نیست امانت الهی است، آن وقت اگر امانت الهی بود تصویر این معنا دشوار نیست که انسان امانت خدا را مورد ستم قرار داد، چون اگر انسان مالک خودش بود این سؤال جا داشت که چگونه هم ظالم می شود و هم مظلوم، برای اینکه مِلک خودش است، اما وقتی امانت الهی است؛ لذا هیچ کس حقّ انتحار و خودکشی ندارد، معلوم می شود که مِلک خودمان نیستیم، مالک خودمان نیستیم «لَا

يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ<sup>۱</sup> انسان ملك ذات اقدس الهی است، اگر ما مالك خودمان بودیم که می توانستیم درباره خودمان

تصمیم بگیریم. بنابراین ظالم و مظلوم بودن انسان براساس این دو عنوان ترسیم می شود. اگر انسان مالك خودش بود

ظالم و مظلوم فرض نداشت؛ در جریان مسئول و «مسئول عنه» بودن هم همین است.

قلب موجودی است متفکر، مختار، صاحب جزم و تصوّر و تصدیق و اندیشه و قیاس، صاحب عزم و اراده و نیت و

اخلاص که هم در اندیشه و هم در انگیزه او تواناست. همین موجود را به نام «فؤاد» می شود زیر سؤال برد که خودت

را چرا در بیراهه صرف کردی؟ بنابراین هم مسئول است و هم «مسئول عنه»؛ مثل اینکه هم ظالم است و هم مظلوم که

دو حیثیت در شیء واحد به این جهت قابل جمع است. این راجع به آن آیه ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾.

پرسش: استاد اگر منظور خواطر «فؤاد» باشد چطور؟

پاسخ: خواطر هم همین است، چون انسان قلب خودش را درباره خواطر باطل مصرف کرده است؛ اعتقادهای،

اخلاقها، خاطرهها همه افعال «فؤاد» هستند، آن وقت از خود «فؤاد» سؤال کنند که چرا این کارها را کردی؟ کاری

که «فؤاد» می کند بالآخره یا به عقیده برمی گردد یا به اخلاق برمی گردد یا به اقوال برمی گردد یا به احکام برمی گردد

یا به افعال برمی گردد، همه اینها زیر سؤال می روند. درباره فروع دین با اصول دین بین اینها فرق است، مسئله نبوت و

امامت و اینها جزء اصول مذهب یا اصول دین است که اعتقاد به اینها واجب است؛ لذا اگر کسی اینها را نشناسد یا از

نظر اصول دین در جاهلیت است یا از نظر اصول مذهب در جاهلیت است؛ ولی اگر به دستور اینها عمل نکند

معصیت کار است که آنها را قبول داشته باشد و به امامت یا به نبوت اینها معتقد باشد؛ ولی عمل نکند، این شخص کفر

عملی دارد نه کفر اعتقادی.

اما اینکه گاهی گفته می‌شود قرآن به زبان محاوره سخن می‌گوید، پس ما چگونه مطالب علمی را از قرآن استفاده کنیم؟ مستحضرید آن‌جا که جای بحث‌های علمی است جا برای زبان محاوره نیست، آن‌جا که زبان قصّه و داستان و جریان مردمی را می‌خواهد قرآن نقل کند آن به زبان محاوره است. در جریان علمی بودن قرآن، قرآن کریم چهارجا حرف زد که همه آنها علمی است؛ قرآن چهار بخش و چهار طایفه آیات دارد که همه آنها علمی است، اما وقتی قصّه مردمی و قصّه پیغمبران و اینها را بخواهد نقل کند این‌جا دیگر زبان، زبان محاوره است. در مسئله‌ای که انبیا(علیهم السلام) عموماً، وجود مبارك خاتم(علیه و علی آله آلاف التحيّة والثناء) خصوصاً، کارهایشان چیست چهار کار رسمی سنگین را اعلام کرد، فرمود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾، يك؛ ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾، دو؛ ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾، <sup>۱</sup> سه؛ ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، <sup>۲</sup> چهار؛ اینها فقط علمی محض است. در جریان طلوع و غروب آفتاب وقتی می‌خواهد جریان شمس و قمر را مطرح کند با چهار طایفه علمی محض سخن می‌گوید که خیلی از خواص اینها را نمی‌دانند چه رسد به محاوره که چرا قرآن در این زمینه چهار طایفه آیه دارد؟ ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، <sup>۳</sup> يك طایفه؛ ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾، <sup>۴</sup> دو طایفه؛ ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾، <sup>۵</sup> طایفه سوم؛ ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾، <sup>۶</sup> بدون مغرب چهار طایفه؛ این را خیلی از خواص نمی‌دانند که این طوایف «اربعه» فرقشان چیست، این زبان محاوره نیست، این برای منجمین و محققین و مفسرین عالی مقام است، اما وقتی می‌خواهد حرف بزند می‌فرماید آفتاب طلوع کرده، خدا ﴿يَأْتِي بِالشَّمْسِ

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۸.

۴. سوره الرحمن، آیه ۱۷.

۵. سوره معارج، آیه ۴۰.

۶. سوره صافات، آیه ۵.

مِنَ الْمَشْرِقِ<sup>۱</sup> وقتی بخواهد به آن اوج برسد می‌فرماید ما اصلاً مغرب در عالم نداریم، هر چه هست مشرق است؛ این را خواص متوجه نمی‌شوند که ما فقط مشرق داریم و مغرب نداریم، چه رسد به محاوره. غرض این است که زبان محاوره آن‌جا که قصه و جریان را مطرح می‌کند هست.

تحقیر تبهکاران با التفات از خطاب به غیبت با کلمه ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ﴾

مطلب بعدی آن است که در این‌جا با يك اعلامی فرمود: ﴿الْيَوْمَ﴾؛ یعنی ما يك کار تازه می‌خواهیم بکنیم که از خطاب به غیبت التفات پیدا کرده است. در آن‌جا که فرمود: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ خطاب بود، ﴿اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ خطاب بود، الآن تحقیراً با تصدیر کلمه ﴿الْيَوْمَ﴾ از خطاب به غیبت التفات کرده است؛ یعنی امروز ما می‌خواهیم يك کار تازه انجام دهیم، آن کار تازه چیست؟ این است که دهنشان را مهر می‌کنیم. مگر قبلاً کار دیگر کردید؟ فرمود: بله، ما قلبشان را که قبلاً مهر کردیم ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ که قبل بود ﴿وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾<sup>۲</sup> هم قبل بود، امروز می‌خواهیم دهنشان را مهر کنیم. ما دیروز دهن اینها را باز گذاشتیم که هر چه می‌خواستند بگویند گفتند، قلبشان را مهر کردیم برای اینکه دیگر چیزی نمی‌فهمند ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ﴾، اما ﴿وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾ دهنشان را باز گذاشتیم که هر چه دلشان می‌خواهد بگویند. در سوره مبارکه «توبه» در جریان قوم مسیح (سلام الله علیه) فرمود: ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ می‌بینید ما دهن اینها را باز گذاشتیم هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند. آیه سی سوره مبارکه «توبه» این بود، فرمود امروز حرف‌هایی که می‌زنند بیش از دهن نیست؛ یعنی مسئله قلب و برهان و تصدیق قلبی در آن نیست. آیه سی سوره مبارکه «توبه» این است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾، حرف بی‌برهان است؛ ولی دهنشان را باز گذاشتیم، امروز می‌خواهیم این دهن را ببندیم. این دهنی که می‌گوید عیسی ﴿ابْنُ اللَّهِ﴾ است یا مسیح کذا و کذا این

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۷.

دهن قابل باز بودن نیست و این را باید بست؛ حالا اعضا و جوارح می ماند، قلبشان را که دیروز بستیم، دهنشان را امروز می بندیم حالا اعضا و جوارحشان حرف می زنند، ببینید که چطور حرف می زنند. حالا ﴿تَكَلَّمْنَا﴾ چیست؟ زبان که بسته است. در بخشی هم دارد که ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ السِّتَةُ﴾،<sup>۱</sup> شما دهن را بستید، زبان چطور شهادت می دهد؟ این را این بزرگواران به زحمت خواستند توجیه کنند که ما زبان را از کام اینها بیرون می آوریم، يك؛ لبها را می دوزیم، دو؛ زبان در بیرون فضای کام شهادت می دهد، سه؛ ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ السِّتَةُ﴾؛ ولی ظاهر این به تعدد موقف برمی گردد؛ در موقفی دهن بسته است ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ﴾ که حرف نمی زند، در موقف دیگر دهن باز است اینها شهادت می دهند. حالا شهادت لسان با ختم «فوه»؛ یعنی ختم دهن جمع می شود که آنها خواستند جمع کنند یا به تعدد موقف برمی گردد؟ ولی از اینکه فرمود «الْيَوْمَ» ما می خواهیم کار تازه کنیم این است که التفات از خطاب به غیبت است؛ فرمود يك کار جدیدی می خواهیم بکنیم، این دهنها را می خواهیم مُهر کنیم و ببینیم اعضا و جوارح اینها چطور حرف می زنند ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾ آن وقت دستها حرف می زنند، پاها حرف می زنند.

### تبیین شهادت قولی و فعلی در قیامت

شهادت در قرآن هم دو قسم است: يك مقدار شهادت عملی است و يك مقدار هم شهادت قولی که حرف می زنند. این شهادتی که برای دست و پا است همان سخنانی است که ذات اقدس الهی اینها را به حرف در می آورد، آیه ۲۱ سوره «فصلت» این است: ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَتُطَفَّنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ واقعاً نطق است، واقعاً حرف است، منتها خدا اینها را به حرف در آورده است. اما ذیل آیه ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ<sup>۲</sup> که هم مرحوم شیخ طوسی<sup>۳</sup> از ما و هم جناب زمخشری<sup>۱</sup> از آنها نقل کرده که عده ای به صورت حیوانات در می آیند آن روز

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. سوره نبا، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۲.



دیگر شهادت، شهادت عملی است. اگر کسی به صورت گرگ در آمده اعضا و جوارح او شهادت درندگی می دهد، او دیگر لازم نیست حرف بزند؛ پوست او، دست او، صورت او و تمام قیافه او شهادت به درندگی می دهد، اگر به صورت میمون در آمده تمام اعضا و جوارح او شهادت از «محاکات» می دهد؛ آن شهادت فعلی است که اگر گفته شد ﴿شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup> شاید ناظر به آن باشد.

### ناقمای اقرار دانستن شهادت قولی در فضای عرف

گرچه ما با زبان اگر کسی حرف زد می گوئیم اقرار کرد؛ ولی اساس کار این است که زبان شهادت می دهد نه اقرار، اقرار برای قلب است، چون زبان هم مثل دست کاره ای نیست، اگر گفت: ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ﴾<sup>۲</sup> همین است. می بینید ما در فضای عرف اگر کسی با زبان خودش بگوید ما این کار را کردیم می گوئیم اقرار کرد، اما آن ادبیات و عمق قرآن این است که وقتی با زبان گفتند ما این کار را کردیم؛ یعنی دارند شهادت می دهند، چون زبان هم مثل دست و پا ابزار کار است، آن که کارگر اصلی است نفس است؛ لذا گفتار زبان را قرآن شهادت می داند.

پرسش: یعنی این ما هستیم که در این دنیا به اعمال خود شکل و شمایل می دهیم، اما فردای قیامت چون فرمودید یکی گرگ است، یکی میمون است.

پاسخ: اگر کسی به اوصاف حیوانی در آمده باشد در قیامت به آن صورت در می آید، اوصاف شیطانی در بیاید به صورت دیگر در می آید.

۱. الکشاف، ج ۴، ص ۶۸۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳۰.

۳. سوره نور، آیه ۲۴.

غرض این است که در سوره «الرحمن» فرمود در آن موقف ما از کسی سؤال نمی‌کنیم ﴿فَيَوْمَئِذٍ﴾؛ یعنی در آن موقف ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾،<sup>۱</sup> چرا؟ چون ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾،<sup>۲</sup> شما از چه کسی می‌خواهید سؤال کنید؟ در موقف دیگر فرمود: ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۳</sup> آن‌جا که ایست و بازرسی است می‌فرماید آن‌ها را نگهدارید تا از آن‌ها سؤال کنیم، خب سؤال می‌کنیم! اما وقتی سؤال کردند و معلوم شد که چه کسی تبه‌کار است و چه کسی پرهیزکار است در موقف بعدی دیگر جا برای سؤال نیست، چرا سؤال نمی‌کنند؟ چون ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾.

### نفس انسان مسئول اعمال او و شهادت اعضا بر نفع و ضرر آن

غرض آن است که ما در بحث‌های عرفی‌مان اگر کسی با زبان خود بگوید من این کار را کردم می‌گوییم اقرار کرده؛ ولی قرآن می‌گوید او شهادت داده، برای اینکه زبان کار نکرده است؛ این زبان مثل دست و پا عضو این بدن است که آن نفس، همه این اعضا را به کار می‌گیرد، اگر زبان هم حرف بزند شهادت است، چه اینکه دست و پا حرف می‌زنند شهادت است. اگر آن‌جا که زبان سخن می‌گوید می‌فرمود «تَقْرَأُوا» معلوم می‌شود زبان متهم است اما آن‌جا فرمود: ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ﴾ ما دهن را مهر می‌کنیم، حالا یا براساس تعدد موقف است یا آن تکلفی است که برخی‌ها گفتند. غرض آن است که مجرم اصلی نفس است؛ چه نفس «فی وحدتها کلّ القوى»<sup>۴</sup> باشد و چه نباشد، همه زیرمجموعه را او دارد اداره می‌کند، اگر زیرمجموعه او حرف زدند در حقیقت شهادت دادند، حتی زبان هم اگر حرف زد شهادت داد، چون مجرم زبان نیست. اگر به کسی گفتند چرا غیبت کردی؟ زبان شهادت می‌دهد، چون زبان که غیبت نمی‌کند این شخص است که «مُغْتَاب» است. چرا دروغ گفتی؟ چرا شهادت باطل دادی؟ چرا غیبت کردی؟ چرا

۱. سوره الرحمن، آیه ۳۹.

۲. سوره الرحمن، آیه ۴۱.

۳. سوره صافات، آیه ۲۴.

۴. اسرار الحکم، ص ۳۲۰.

تَهْمَت زدی؟ وقتی زبان به حرف می‌آید می‌گویند زبان شهادت می‌دهد این نفس است که همه کارها را دارد انجام می‌دهد.

بنابراین اگر ﴿أُطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أُطَقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾ باشد این راجع به قول است، اما آن‌جا که طبق آیه ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ و ﴿فُتِحَتِ السَّمَاءُ﴾ که «فریقین» نقل کردند، آن دیگر کلّ اعضا دارند شهادت می‌دهد و این‌طور نیست که حرف باشد، آن شهادت فعلی است که آن فعلاً از حریم بحث بیرون است. اما آنچه در این سوره مبارکه «یس» به صورت رسمی فرمود: ﴿الْيَوْمُ﴾؛ یعنی کار تازه می‌خواهیم بکنیم، معلوم می‌شود آن ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ که برای دنیا بود يك چیز دیگر است، امروز تمام کارهایشان را که با دهن انجام می‌دادند دیگر امروز دهن را مُهر می‌کنیم ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، نه اینکه «أرجل» کار کرده باشد یا «أیدی» کار کرده باشد آن ضمیر ﴿أَفْوَاهِهِمْ﴾ و ﴿أَيْدِيهِمْ﴾ و ﴿أَرْجُلُهُمْ﴾؛ یعنی این «هم» به آن نفوس برمی‌گردد، آنها در حقیقت این کار را کردند.

سرّ فرصت دادن به تبهکاران با توجه به قدرت جمع کردن آنان

بعد می‌فرماید ما در دنیا الآن هم می‌توانیم بساط اینها را جمع کنیم؛ ولی به اینها میدان می‌دهیم ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ﴾ «طَمَسَ»؛ یعنی صاف کردن، اگر ما چشم اینها را صاف بکنیم؛ یعنی نابینای محض شوند اینها کجا را می‌توانند ببینند؟ اگر این کار را کردیم ما به آنها می‌گوییم ﴿فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ﴾ چشم اینها را که صاف کردیم؛ یعنی نابینا شدند، بخواهند راه را ادامه دهند ﴿فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾ کجا را می‌بینند که بخواهند راه بروند؟ ناچار هستند که همان‌جا بایستند.

از این رنج آورتر ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِحِهِمْ﴾ اینها را مَسَخ می‌کنیم؛ نظیر ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾<sup>۱</sup> اگر اینها را مَسَخ کردیم بدتر از نابیناها می‌شوند؛ نابینا دیگر نمی‌تواند راهی را که نرفته برود، اما شاید براساس هوش قبلی، راه آمده را بتواند برگردد؛ لذا درباره نابینا فرمود: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا﴾ بخواهند سبقت بگیرند و راه را ادامه بدهند نمی‌توانند، برای اینکه نمی‌بینند، اما برگشتن چطور؟ برگشتن را ذکر نمی‌کند؛ ولی درباره مَسَخ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِحِهِمْ﴾؛ اینها که مَسَخ شدند نه راه رفتن دارند و نه راه برگشت ﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا﴾ نه می‌توانند بروند ﴿وَلَا يَرْجِعُونَ﴾ نه می‌توانند برگردند، برای اینکه کلّ هویتشان عوض شده است؛ اینها در قدرت ما هستند، اما ما اینها را آزاد گذاشتیم بینیم اینها در چه حال و چطوری عمر را صرف می‌کنند و باید بدانند که تمام این قدرت‌ها به عنوان آزمون، موقتاً در اختیار اینهاست؛ ما به تدریج دادیم و به تدریج هم می‌گیریم. در سوره مبارکه «نحل» فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ - این نکره در سیاق نفی است - ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۲</sup> در دوران کهنسالی و فرتوتی فرمود: ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ﴾ به تدریج، کم‌کم و رفته‌رفته ﴿فِي الْخَلْقِ﴾ اعضا و جوارح اینها را، توان بدنی اینها را، هوش و استعداد اینها را و حافظه اینها را می‌گیریم. برخی‌ها گرفتار فراموشی می‌شوند ﴿لَكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾<sup>۳</sup> مگر «قَلْبًا وَعَيِ الْقُرْآنَ»<sup>۴</sup> قلبی که ظرف قرآن باشد نه درس و بحث قرآنی داشته باشد؛ این گرفتار آلزایمر و فراموشی در دوران کهنسالی نمی‌شود، این خیلی نور است. ممکن است کسی درس و بحث قرآن داشته باش؛ ولی قرآن در قلبش جا نگیرد. قلبی که ظرف قرآن شد، اگر هم پیر شود و عمر طولانی داشته باشد آبرومندانه زندگی می‌کند، «قَلْبًا وَعَيِ الْقُرْآنَ» این چه کتابی است!

۱. سوره بقره، آیه ۶۵.

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

۳. سوره حج، آیه ۵.

۴. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۶۷؛ «لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ قَلْبًا وَعَيِ الْقُرْآنَ».

پرسش: شما فرمودید انسان با سرمایه خلق شد اما الآن در این آیه که فرمودید ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾.

پاسخ: بله، همان جا هم گفته شد با سرمایه فطرت خلق شده است، اما بدهیات را نمی داند. این کودک اگر گریه می کند به حق گریه می کند یا دردی دارد یا جایش تر شده بیخود گریه نمی کند، زیرا هیچ ممکن نیست کودکی بیخود گریه کند یا بیخود بخندد، اگر واقعاً گریه می کند حتماً مشکلی دارد؛ اما نمی داند آتش گرم است؛ اینها علوم حصولی است که به تدریج باید یاد بگیرد. فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾، اما در درون این کودک، صدق است و حق است و خیر است و حسن، با این سرمایه ها آفریده شده و روز به روز شکوفاتر می شود؛ تا دروغ یادش ندهند دروغ نمی گوید، دروغ از خارج بر او تحمیل می شود، حق، امانت، صدق، خیر در درون او الهامی الهی است که فرمود: ﴿فَالْتَمَسْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۵</sup> با آن سرمایه خلق شده است. این جا هم فرمود: ﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾، البته اینها همه اش عمومات یا اطلاقاتی است، اگر این عموم داشته باشد، قضیه مهمله نباشد و کلیه باشد قابل تخصیص هست ﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾، اما اگر او جنبه امری را حفظ کرده باشد ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ یا ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ اگر او جنبه امری را حفظ کرده باشد ما از آن جهت او را ضعیف نمی کنیم. جنبه خلقی او مانند اینکه حافظه او ضعیف شود، سلول های مغز او، دستگاه قلب او و آنچه ابزار کار اوست آن را ممکن است ما کم کنیم؛ ولی روح که مسلط باشد می تواند ترمیم کند.

توبیخ به عدم تعقل انسان با توجه به سلب قدرت بدنی او

فرمود اینها مگر تعقل ندارند و مگر این صحنه را نمی بینند؟! آنها که خیلی با شادابی زندگی می کردند و خیال می کردند دنیا فقط با شادابی و نشاط است در دوران کهنسالی سرگردان هستند، اما يك موحّد و يك انسان مؤمن همیشه «فرحان» است، چون يك آینده خوب به انتظار اوست و بی صبرانه منتظر رسیدن آن روز است، این خیلی فرق می کند؛ هرگز یک انسان مؤمن در دوران سالمندی احساس پوچی نمی کند او کاملاً با نشاط است منتها منتظر رسیدن امر الهی است.

فرمود این وضعشان است ما اگر بجواییم چشمشان را می گیریم، مسخ می کنیم، آخر اینها به چه چیزی می نازند؟ اینها که يك قطره آب بودند ما اینها را به این صورت در آوردیم. الآن صدها دانشکده است می خواهد انسان را آن هم فقط بدن او را بشناسد هنوز در آن مانده است. بسیاری از بیماری هاست کشف نشده، بسیاری از داروهاست کشف نشده، مگر این چه بود؟ ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنٍ﴾<sup>۱</sup>، يك جا را مغز کرده با آن دستگاهی که چندین متخصص باید فقط مغز را بشناسند، يك جا را قلب کرده، يك جا را چشم کرده، يك جا را گوش کرده، يك جا را شنوایی داده، همین يك قطره آب بود و این چیز دیگری که نبود. فرمود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾ ما این را به این صورت در آوردیم که الآن همه دانشمندان می کوشند گوشه ای از اسرار این خلقت را بفهمند، بعد هم بساط او را برمی چینیم ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾<sup>۱</sup> فَلَإِيَّائِهَا يُعْقَلُونَ﴾ اینکه ما را به تعقل و تدبّر دعوت می کند، برای همین است که نه بیراهه برویم و نه راه کسی را ببندیم.

«و الحمد لله ربّ العالمين»